



۱۵

کاوش در باستانی‌ترین سکونتگاه‌های ایران



۱۶

مدرسه خیابانی

۱۴

هپرسش رایج پس از تزریق واکسن کرونا

زندگی

شنبه ۹ اسفند ۱۳۹۹ :: شماره ۵۸۸۷

**حق با شماست**

info@amejamdaily.ir

روابط عمومی: ۲۲۲۶۱۴۷

قیمت. خانه

فلاحی از تهران:

واقعا عجیب است که با مبلغ بیشتر از یک میلیارد تومان که به دست آوردنش واقعا سخت است، نمی‌شود در تهران خانه مناسبی خرید. واقعا با این هزینه‌ها و رشد روزافزون قیمت خانه قرار است به کجا برسیم و چه آینده‌ای برای افشار متوسط و رو به پایین جامعه در پیش است؟

گودبرداری- شبانه

صدر از تهران:

گودبرداری برای ساختمان‌سازی درست از نیمه‌های شب و زمان استراحت اهالی آغاز می‌شود و تا ساعت‌های آغازین روز ادامه دارد؛ موضوعی که به مدت سه شبانه‌روز، خواب راحت و آرام را از ما و دیگر همسایه‌ها گرفته بود. اعتراض به کلاتری و شهرداری هم به جایی نرسید و سازنده‌ها به روش خودشان ادامه دادند. واقعا نمی‌شود فکری به حال این روند ساخت‌وساز کرد؟ نمی‌شود مجوز تردد برای این خودروهای سنگین را در ساعاتی غیر از شب صادر کرد که ساخت‌وساز، این‌طور آرامش مردم را بر هم زند؟

قدرت. خرید

شبیعی از سمنان:

طبق اعلام رسمی مسؤولان، قدرت خرید بازنشسته‌ها و کارگران تأمین اجتماعی ۳۳ درصد کاهش یافته است. در شرایطی که به این موضوع ناخوشایند واقف هستیم، چرا فکری اساسی برای افزایش درآمد این قشر از جامعه نمی‌شود؟

نام- مادر

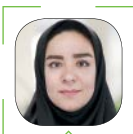
صابری فرد از اصفهان:

قرار بود در سال ۹۹، نام‌مادر روی کارت ملی فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی نوشته شود؛ درحالی‌که در ماه پایانی سال هستیم، هنوز این اتفاق نیفتاده است. سؤال من این است که چرا با وجود تأیید و حمایت معاونت زنان ریاست جمهوری از این موضوع، این رویکرد عملی و اجراننده است؟

حمایت- زنان

مهریان از تهران:

متوجه شده‌ام لایحه‌ای به نام حمایت از زنان در برابر خشونت وجود دارد که در صورت ضرورت و در شرایط خاص، اجازه خروج از کشور برای زنانی را که به دلایل غیرمنطقی از طرف همسر اذن خروج نگرفته‌اند، صادر می‌کند. پس چرا در مورد اخیر، چنین قانونی اجرایی نشد؟



نرگس خاتمی‌زاده
جامعه

بخلاف روزها و سال‌های اول شکل‌گیری‌اش، امروز همه مدافعان حرم از لشکر فاطمیون حرف می‌زنند؛ فاطمیونی که با کمترین خسارت بیشترین فتوحات را در سال‌های جنگ سوریه و دفاع از حرم حضرت زینب(س) داشته‌اند اما در این میان علیرضا توسلی، ملقب به ابوحامد، محبوب‌ترین شخصیت در میان این لشکر است؛ فرمانده و بنیانگذار لشکر فاطمیون که نفره‌نفر گروه جمع کرد و آن‌را از گروهان به تیپ و از تیپ به لشکر رساند. لشکری که شهید علیرضا توسلی آن را تأسیس کرد اما امروز جوان‌های اهل افغانستان راه او را ادامه می‌دهند. ۹ اسفندماه و همزمانی سالگرد شهادت علیرضا توسلی و رحلت حضرت زینب(س)، بهانه‌ای برای همکلام شدن با همسر فرمانده ابوحامد بود؛ همسری که عشق در کلامش نسبت به همسر شهیدش، رشک‌برانگیز است.

بعدی، سال ۷۴ و برای جنگ با طالبان، علیرضا توسلی را همنشینی با همسرش می‌داند. این یعنی تا ته ماجرا را بخوانیم و بدانیم با چه همسری و چه نوعی از آرامش و صبوری روبه‌رو هستیم. ام‌البنین حسینی از آرامش این روزهایش و خوشی روزهای زندگی مشترکش با علیرضا توسلی می‌گوید: «چه خوش بودیم باهم و چه خوش فرجام بود همسر». و چقدر خوشحال است که ۱۴ سال از زندگی‌اش را همسر کسی مثل ابوحامد بوده است اما چرا ابوحامد؟ «حضور مستمر همسر در کشور عرب‌زبانی مثل سوریه باعث شد او را به نامی عربی صدا کنند. برای همین او به نام ابوحامد در بین دوستان و حتی دشمنانش شناخته شد».

فرزند ارشد علیرضا توسلی دختری به نام فاطمه است. حامد و طوبی دومین و سومین فرزندان علیرضا توسلی و ام‌البنین حسینی هستند اما، علیرضا توسلی به نام پدر حامد شناخته می‌شود؛ حامدی که در روزهای تأسیس لشکر فاطمیون، هشت سالش بوده و سال‌هاست که همه با بردن نام او، درباره فعالیت‌های پدرش می‌گویند.

مردی برای دفاع

ام‌البنین حسینی سال ۵۹ و علیرضا توسلی سال ۶۳ به ایران آمده‌اند. همسر شهید توسلی درباره علت مهاجرت تعداد زیادی از اتباع افغانستان به ایران می‌گوید: «در سال‌هایی از تاریخ افغانستان، هجمه کمونیست‌ها علیه شیعیان بسیار زیاد شد و همین مهم‌ترین دلیل برای مهاجرت شیعیان افغانستانی به ایران بوده است». و علیرضا توسلی در همان سال‌های اول مهاجرت، خودش را به جبهه کردستان در جنگ ایران و عراق می‌رساند؛ سال‌هایی که با همه نوجوانی‌اش، یک‌پایش ایران بود و یک‌پایش افغانستان. آن زمان که نوجوان‌ها را به جبهه‌ها راه نمی‌دادند و دست بردن در شناسنامه و تغییری کوچک در سن و سال برای مجوز ورود در خاطرات بیشتر نوجوان‌های آن روزها دیده می‌شود؛ «همسر سنش را دستکاری می‌کند و به جبهه می‌رود. خاطراتش را که برای تعریف می‌کرد، خیلی جالب بود که از همان سن و سال کم هم برای دفاع و جهاد، یک‌لحظه هم آرام و قرار نداشتم». آن قدر که بعد از جنگ ایران، خودش را به افغانستان می‌رساند و در جنگ با ارتش شوروی شرکت می‌کند؛ جنگ پشت جنگ و دفاع پشت دفاع. جنگ و دفاعی که دفعه

حسینی خیلی هم فضای غربی نبوده است. او خودش هم در چنین محیط و تفکراتی رشد کرده بود و سرش درد می‌کرد برای همراهی شخصی از جنس خودش؛ «و چه بهتر که برای کشورمان و دین‌مان کاری انجام بدهیم». از کشورش که می‌گوید، نمی‌فهمیم منظورش افغانستان است یا ایران اما خیلی زود خودش علامت سؤال شکل گرفته در ذهن‌مان را رفع می‌کند که هرودی آنها کشورش هستند؛ هر دو را دوست دارد و غم و شادی ایران و افغانستان، هر دو به یک اندازه برایش آندوه و شادمانی می‌آورد. خانم حسینی از همسرش که حرف می‌زند، عشق از صدایش می‌بارد: «ما زندگی ساده و بی‌تکلفی را شروع کردیم اما خدا همه چیز را به نحو احسن برامان پیش برد و بهترین روزهای زندگی‌ام را کنار شهید توسلی گذراندم». روزهایی که به تعبیر خودش، خوشبخت‌ترین رز روی زمین بوده است و دلش می‌خواهد آن دنیا هم همنشین همسرش باشد: «همسر شخصیت، منش و متانتی گیرا داشت». و همین‌ها باعث شده بود که دل ام‌البنین حسینی هم گیر جوان رزمنده و جهادگری ساده بیفتد. او ادامه می‌دهد: «خوش صحبت، خوش برخورد، شوخ طبع، پدری مهربان برای فرزندانش یاری با وفا برای من». همین‌طور می‌گوید و می‌گوید تا شاید بتوانیم معنای واقعی کلماتش را بفهمیم: «چطور بگویم؟ یک انسان و دوست به معنای واقعی که روزهای نبودن امروزش را به امید روزهای پیش‌رو برای همنشین شدن با او می‌گذرانم».

واما فاطمیون

در خواب و بیداری، در گردش و تفریح؛ همه‌جا دغدغه جبهه،

از خوشحالی‌اش خوشحال

«اگر در سوریه نمی‌جنگیدند، باید در کرمانشاه خودمان با دشمن دست و پنجه نرم می‌کردیم». این را همسر فرمانده لشکر فاطمیون درباره بزرگی کاری که این نیروهای جوان انجام داده‌اند می‌گوید. سرانجام این دفاع برای ابوحامد محبوب لشکر، در نهمین روز از اسفند ۹۳ و در درعای سوریه رقم خورد. او دو سال بعد از تأسیس لشکر فاطمیون و گرد هم آوردن مدافعانی جوان و اصالتا افغانستانی، لشکرا را به آنها سپرد و بر اثر اصابت موشک شهید شد. این‌طور که همسر شهید توسلی می‌گوید، او فرمانده گروهی بود که تا زمان شهادتش، کسی آنها را نشناخت و نفهمید که این جوانان رشید مهاجر، چه کار بزرگی می‌کنند اما شهادت ابوحامد فاطمیون باعث دیده و شناخته شدن آنها در بین مردم جامعه شد: «حالا همین جوان‌ها، لشکری به عظمت فاطمیون رازنده نگه داشته‌اند». خانم حسینی معتقد است که جوان‌های فاطمیون، همان نوزادان در گهواره‌ای هستند که امام‌دستش دارد، این قدر آرام است؟ «دروغ گفته‌ام اگر بگویم آن روزها ترس از دست زندگی مشترک خانم حسینی با همسرش نبوده است؛ او در سال‌های پس از شهادت هم یاراه و خیال و خاطرات ابوحامدش زندگی کرده است؛ «همسر همیشه به من می‌گفت که باید آماده شهادت من باشی. آن روزها فکر می‌کردم آماده هستم اما وقتی زمانش رسید، فهمیدم خیلی سخت‌تر از آن چیزی بود که فکرش را می‌کردم». او منکر واقعیت دلنگی نمی‌شود؛ واقعیتی که وجود دارد و نمی‌شود با آن مبارزه کرد اما می‌شود با آن کنار آمد و زندگی کرد. کاری که همسر ابوحامد کرده است و همین علت حال خوبی است که دارد. او راضی است و خوشحال؛ آن قدر که این حجم از آرام‌بودنش برایش سوال‌برانگیز می‌شود که چطور در برابر از دست دادن همسری که این‌طور دوستش دارد، این قدر آرام است؟ «دروغ گفته‌ام اگر بگویم آن روزها ترس از دست دادنش را نداشتم و این روزها به خاطر نداشتن‌اش، دلگیر نیستم اما من که دیده‌ام چقدر شوق شهادت داشت، حق ندارم از حال خوش او ناراحت باشم. کسی که دوستش دارم، به هدفی که همیشه دوست داشت رسید و آن را در دستش گرفت؛ پس من باید از خوشحالی او، خوشحال باشم».

در سالگرد رحلت حضرت زینب(س)
و شهادت فرمانده لشکر فاطمیون
با همسر علیرضا توسلی همکلام شده‌ایم

ابوی فاطمیون

نهم اسفندماه، ششمین سالگرد شهادت فرمانده لشکر فاطمیون است

جنگ و اتفاقات خاورمیانه ذهن شهید توسلی را مشغول خود می‌کرد: «اما در صحبت‌هایش بر بقیه‌های متبرکه تعصب بیشتری داشت و این را وقتی فهمیدم که زمان بیشتری را در هیات و با دوستانش می‌گذرانند و ساعت‌ها درباره این مسائل با هم همکلام می‌شدند». از سال ۹۰ و وقتی جنگ و ناامنی در سوریه شروع شد، این تعصب بیشتر از همیشه خودش را نشان داد. روزهایی که به دنبال جمع کردن همزم و همراه برای رفتن به سوریه می‌گشت تا لشکری برای دفاع از حرم راه بیندازد؛ «ایده‌های متفاوتی برای شکل‌گیری چنین لشکری داشت؛ ایده‌هایی بدون هیچ توقع و کوچک‌ترین چشمداشتی» که اگر داشت، امروز لشکری به نام فاطمیون با چنین عظمتی دیده نمی‌شد: «به من می‌گفت که من باید به سوریه بروم؛ تو دنبال کار باش تا بتوانیم زندگی‌مان را بگذرانیم. او معتقد بود در واقعه عاشورا نبودیم که به کمک حضرت زینب(س) برویم، اما امروز هستیم و نباید کم‌کاری کنیم». و نهایت این بودن‌ها و ایستادن‌ها، منجر به شکل‌گیری لشکر فاطمیون شد؛ البته فاطمیون در روزهای اول خیلی شباهتی به لشکر نداشت و نفر به نفر اضافه شدند تا کمی شبیه به لشکر شود و بالاخره در اردیبهشت ۹۴ راهی سوریه شدند. یکی از مدافعان حرم در خاطراتش می‌گوید بار اولی که به سوریه رفتیم، دیدم که تروریست‌ها تا ۲۰ متری حرم حضرت زینب(س) آمده‌اند؛ روزهایی که ابوحامد با ۱۳ نفر در برابر آنها مقاومت می‌کردند تا نیروهای حزب... برسند؛ «همسر دلش می‌خواست با تشکیل فاطمیون، به جمله امام خمینی(ره) که فرمودند اسلام مرز ندارد، عینیت ببخشد». و ابوحامد به هرچه که دلش می‌خواست رسید؛ از تأسیس چنین لشکری و عملی کردن چنین کلامی تا آرزوی شهادت.

ابوفاطمه

فرزندان ابوحامد به کم دیدن پدرشان عادت داشتند، شاید برای همین است که این روزها هم به خیال این‌که پدر در سفر است، می‌توانند روزهای آرامی را بگذرانند؛ «یادم است دخترم فاطمه کلاس پنجم دبستان بود که یک روز با عصبانیت به خانه آمد و سراغ عکسی از پدرش را گرفت؛ پرسیدم چه شده؟ گفت دوستانم می‌گویند چرا هیچ‌وقت پدرت دنبال نمی‌آید؟ چرا همیشه مادرت کارنامه‌ات را می‌گیرد؟ آنها فکر می‌کنند من پدر ندارم. دخترم در جوابشان به آنها گفته است که پدر من همیشه سر کار است؛ او کارش دفاع است». و دوستان فاطمه تازه‌روز بعد، از موقعیت پدر همکلاسی‌شان با خبر می‌شوند؛ «بعد هم عکس پدرش را نشان‌شان داده و گفته که پدر من آنجایی هست که باید باشد و آن قدر این موضوع برای دوستانش عجیب بوده است که پرسیده‌اند از کدام جنگ حرف می‌زنی؟ مگر امروز جنگی هست؟» و ابوی فاطمه و حامد و طوبی، روزهایی در جنگ و دفاع بوده است که خیلی از مردم از وجود هیچ جنگی خبر نداشته‌اند.

خاطره مشترک

ابوحامد، نامی پرتکرار در کلام و خاطرات رزمنده‌های قدیمی لشکر فاطمیون و خانواده شهدای مدافعان حرم این لشکر است؛ آن قدر که امکان ندارد با یکی از آنها همکلام شویم و در بخشی از خاطرات‌شان اشاره‌ای به ابوحامد محبوب‌شان نکنند. یکی از رزمنده‌های لشکر فاطمیون، از خاطرات همراهی‌اش با سردار شهید علیرضا توسلی تعریف می‌کند: «ابوحامد سه جبهه برای ماتعریف کرده بود و می‌گفت اگر در دو جبهه دیگر پیروز باشیم، سوریه حکم تفریح دارد. او معتقد بود ما در سه جبهه متفاوت می‌جنگیم و اولین جبهه جامعه خودمان است. این‌که باید به افرادی که تحت تأثیر تبلیغات هستند بگویم که یک کشور دیگر چطور به ما ارتباط دارد و چرا باید خطر مرگ را به جان بخریم؟ مگر کشور خودمان مورد تهاجم قرار گرفته که برای کمک به آنجا برویم و هزینه بدهیم و دیگر سولاتی شبیه به این. ابوحامد همیشه برای تازه‌واردها به لشکر توضیح می‌داد که جنگ امروز تکفیری‌ها امتداد همان جنگ یزید و معاویه با لشکر امیرالمومنین و امام حسن و امام حسین است.» ابوحامد معتقد بود گذر از این جبهه خیلی هم آسان نیست و نیازمند توانمندی‌هایی در وجود رزمنده‌ها هست تا بتوان در آن موفق شد؛ «وقتی از این جبهه سر بلند بیرون آمدم، با جبهه دومی روبه‌رو می‌شویم که خانواده خودمان است. خانواده‌ای که با محبت‌های از سر دلسوزی‌شان،



مانعی برای داوطلب شدن در جبهه سوریه است. محبت پدر و مادر، نسبت به فرزند جوانی که می‌خواهد راهی میدان نبرد شود یا محبت جوان رزمنده نسبت به همسر و فرزندانش و خلاصه علائق خانواده در کنار واکنش‌ها و مخالفت‌های شدید و بازدارنده‌ای که از سوی خانواده‌ها می‌شود، مانع ورود به این میدان نبرد است. اگر کسی توانست از این دو جبهه سر بلند بیرون بیاید و موفق به پشت سر گذاشتن این دو جبهه سخت شد، تازه به جبهه سوم می‌رسد. «جبهه‌ای که از نظر ابوحامد، آسان‌ترین جبهه نبرد بوده است و مقابله با کفار و تکفیری‌ها، برای رزمندگان نسبت به دو جبهه دیگر، در حکم تفریح است. این همان نگاه متفاوتی بوده است که ابوحامد را از دیگران جد می‌کرد. این‌که آسانی در نظر ابوحامد چه معنایی داشته است؟ آسانی‌هایی که بعد از هر عملیات در همین جبهه سوم، باعث می‌شد ابوحامد تا چند روزی کم‌پیدا شود؛ یکی از رزمنده‌های همراه او می‌گوید: «همیشه و بعد از هر عملیاتی که انجام می‌شد چند روزی ابوحامد به‌راحتی پیدا نمی‌شد، حتماً باید دنبالش می‌گشتم. برایم جای تعجب بود که آخر کجامی رود، چه کار می‌کنند؟ بعدها که شناختم از حاجی بیشتر شد یا به قول معروف خودماتی‌تر شدید جواب سوالم را پیدا کردم؛ این‌که ابوحامد همیشه بعد از هر عملیات به عیادت رزمنده‌های مجروحی که در بیمارستان بستری بودند می‌رفت و جویای حال‌شان می‌شد. این کار تا آخرین روز که رزمنده‌ها در بیمارستان بودند ادامه داشت، کاری که شاید از کمتر فرماندهی سر بزند.»